

اصل و منشأ سندبادنامه

علی محمد هنر

مشترک می باشند و آنها همانند داستان کلیله و دمنه، از پهلوی به عربی برگردانده شده اند که اکنون نسخه عربی آنها مفقود است.^۲ آقای کلاوستون خلاصه ای از داستان سندبادنامه را در کتاب حکایات و داستانهای عام و نقل و تبدل شکل آنها (مجلد اول، ۱۸۸۷ م، مقدمه، صفحه ۹۱ a) و پروفیسور فاریس فالکتر، شرحی تحلیلی از سندبادنامه را در مجلد ۳۵، صفحات ۱۶۹ تا ۱۸۰ و مجلد ۳۶ صفحه های ۴-۱۸ و ۹۹-۱۰۸ از سری جدید ژورنال آسیایی در سال ۱۸۴۱ م، منتشر کرده است. متوجه می شویم که داستان به قلم آقای ا. راجرز در شماره ژانویه امسال مجله آسیاتیک کوارترلی، صفحات ۱۶۰ تا ۱۹۱ مجدداً ارائه شده است.

آقای کلاوستون کتاب جداگانه ای درباره موضوع سندبادنامه منتشر کرده است که به طور خصوصی چاپ شده و در دسترس نیست.^۳

هدف این مقاله، نشان دادن این مطلب است که اگر آقای کلاوستون می گوید اصل پهلوی داستان مشهور «شاه، شاه بانو

۱. چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸، ص ۴۷.

۲. بعدها مرحوم احمد آتش نسخه عربی سندبادنامه را یافت و با متن فارسی آن چاپ کرد.

3. Clouston, The book pf Sindbad Glasgow, 1884, Privately Printed.

تئودور نولدکه (Th.Noldke) از ایران شناسان بزرگ آلمانی، مقاله ای درباره متن «ده وزیر» یا «بختیارنامه» - که ظاهراً صورت اسلامی سندبادنامه است - در مجله انجمن شرق شناسی آلمان (Z.D.M.G, 45, 1897, 97 - 193) به طبع رساند. او در این مقاله نوشت: «... سندبادنامه که نسخه های آن به فارسی میانه و احتمالاً به سانسکریت یا پراکریت هم وجود داشته است».

با آنکه از هنگام چاپ مقاله نولدکه تا امروز بیش از ۱۱۵ - ۱۱۶ سال می گذرد هنوز در هیچ جا نسخه سندبادنامه به سانسکریت یا پراکریت و یا فارسی میانه یافت نشده است و تصور هم نمی رود یافت شود؛ تنها «نولدکه» نیست که چنین نظری ابراز کرده است. بعضی از خاورشناسان دیگر هم از روایت پهلوی سندبادنامه سخن گفته اند.

در مقدمه سندبادنامه نیز می خوانیم:^۱ «این کتابی است ملقب به سندبادنامه فراهم آورده حکمای عجم ... این کتاب به لغت پهلوی بوده است ...». اگر منظور ظهیری سمرقندی از «لغت پهلوی» همان زبان باشد که امروزه آن را «زبان پهلوی» یا «فارسی میانه» می نامیم، می توان پذیرفت که تا قرن چهارم هجری نسخه یا نسخه هایی به پهلوی از این کتاب وجود داشته که با گذشت زمان و از رواج افتادن زبان پهلوی، آن نسخه یا نسخ از میان رفته است.

در میان پژوهندگانی که درباره اصل و منشأ سندبادنامه سخنانی ابراز داشته اند، می توان به دکتر جیوانجی جمشید جی مدی نیز اشاره کرد. او از موبدان پارسی هند است (فوت: ۲۸ مارس ۱۹۳۳ بمبئی) که ترجمه گفتار او ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

مانند داستان کلیله و دمنه که در اروپا به افسانه های «بیدپای» معروف است، داستان سندبادنامه نیز در اروپا به نام داستان «هفت پیر دانا» شهرت دارد. این داستان چه در شرق و چه در غرب، ترجمه های زیادی داشته است.

آقای کلاوستون در آنوم، شماره ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ صفحه ۳۵۵ می گوید: تمام این ترجمه های مختلف دارای یک اصل



و شاهزاده» داستان قدیمی ایرانی کاووس، سودابه و سیاوش است، در ادبیات پهلوی موجود ما چنین داستانی را نمی‌یابیم، اما اثر و نشانی از آن را در شاهنامه فردوسی می‌یابیم که باید به یاد آورد که فردوسی در مقدمه اشعار حماسی خود می‌گوید: محتوای شعری اش از آثار پهلوی است.^۴

قبل از ترجمه داستان فردوسی، برای مقایسه، داستان سندبادنامه را که ام. ا. راجرز نوشته است، بازگو می‌کنم. یک شاه هندی به نام گاردیس مدت مدیدی بدون فرزند بود. با توسل به نماز و روزه، بالاخره دارای فرزندی شد که مطابق طالع بینی مقرر شده بود این فرزند بدبختی‌های بسیاری را پشت سر گذارد و در زندگی مشهور شود. دقت زیادی در تعلیم و تربیت شاهزاده به عمل آمد تا اینکه او به دستور شاه تحت آموزش هفت وزیر، با مسئولیت مرد دانایی به نام سندباد قرار گرفت.

در اثر آموزش و تربیت این شخص، شاهزاده در مدت شش ماه نمونه عقل و درایت شد و آماده حضور یافتن به پیشگاه پدر گردید. هنگامی که داشت سیه‌روزی‌هایش شروع می‌شد، همان‌طور که در زمان تولدش، پیشگویی شده بود، مربی او گفت برای خنثی کردن سرنوشت شومی که در انتظارش بود، باید به مدت هفت روز، نسبت به هر چه شاه می‌گوید و یا درباره او انجام می‌دهد، سکوت اختیار کند... یکی از زنان شاه که عاشق شاهزاده شده بود، از شاه اجازه خواست تا پسر او را به سرای خصوصی خود ببرد؛ به این بهانه که شاید بتواند راز و رمز سکوتش را بفهمد. به او اجازه داده می‌شود و وی از فرصت برای ابراز شور و هیجان خود نسبت به شاهزاده استفاده می‌کند. به او می‌گوید: با مسموم کردن پدرش او را به تخت سلطنت خواهد نشاند. آن پیشنهاد با غیض و غضب رد می‌شود. آن زن از ترس عواقب احتمالی، تصمیم می‌گیرد پیش دستی کرده، به حضور شاه برسد و شاهزاده را به دادن پیشنهادهای نامعقول به خود متهم کند و بگوید جان شاه در معرض تهدید است. چون شاه از افشای رازی مطلع شد که کاملاً به آن اعتقاد داشت، جلادان را احضار کرد و دستور اعدام شاهزاده را داد.

وزیران با شنیدن فرمان شاه، جلسه مشورتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند جلوی اجرای حکم را بگیرند؛ بدین ترتیب که هر یک در هر هفت روزی که شاهزاده مجبور بود سکوت کند، به نزد پادشاه بروند تا دوران سکوتی که بر شاهزاده تحمیل شده بود، سرآید و او بتواند از خود دفاع کند و برای شاه ماجراها را شرح داده، فریب و مکر و حيله زنان را برای او نقل کند.

سپس گیردودار بین وزیران و زن مایوس آغاز می‌شود و شاه هر روز حکم شاهزاده را به خاطر سخن وزیران به تأخیر می‌اندازد و روز بعد به خاطر گریه‌ها و التماس‌های زن خائن، دستور خود را برای مرگ پسرش تکرار می‌کند.

سرانجام، فرزند موفق می‌شود پس از هفت روز سکوت، خود، شخصاً سخن بگوید و چهره نامادری شریر خویش را آشکار سازد و [بدین ترتیب] نمونه‌ای از عقل و درایت جلوه کند. شیوه قصه در قصه، در شاهنامه فردوسی - که به تصور من داستان سندباد - از نظر ویژگی اصلی شبیه به آن است نه از لحاظ بعضی نکات جزئی که به ترجمه‌های بعدی اضافه گردیده، به قرار زیر است:

کاووس، شاه ایران، فرزندی داشت به نام سیاوش که چون پری زیبا بود. وی از خداوند به خاطر تولد این پسر سپاسگزاری کرد؛ اما ستاره شناسان با محاسبات خود دریافتند که [گردش] ستارگان دشمن این کودک اند. آنان شاه را از این موضوع آگاه کردند و وی را در این باره پند دادند. رستم که فرمانده سپاهیان شاه بود، به حمایت از شاهزاده و تربیت و آموزش او همت گماشت. شاهزاده را به زابلستان برد و او را چنان مردانه تربیت کرد که شایسته فرزند پادشاه باشد. رستم هنر جنگاوری و شکار و شیوه عادلانه حکومت کردن و راه‌های پرهیزگاری را به او یاد داد و وی را چنان بار آورد که جهان نظیرش را به خود ندیده بود. رستم، سپس با تمایل خاص شاهزاده، وی را به دربار سلطنتی برد که کاووس و درباریان از او به گرمی استقبال کردند.

مدت هفت روز مراسم جشن و سرور به افتخار شاهزاده برپا گردید. او مدت هفت سال را در آسایش و به راحتی در

۴. شاهنامه چاپ فولرس، ج ۱، ص ۱۰، ابیات ۱۶۴-۱۶۹. (شاهنامه

چاپ مهمل، ج ۱، ص ۲۰، ابیات ۱۶۴-۱۶۹).

به شهرم یکی مهربان دوست بود

تو گفتمی که با من یکی پوست بود

مرا گفت خوب آمد این رای تو

به نیکی گراید همی پای تو

نبشتم من این نامه پهلوی

به پیش تو آرم مگر نغوی

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

تو این نامه خسروان بازگوی

بدین جوی نزد مهان آبروی

چو آورد این نامه نزدیک من

برافروخت این جان تاریک من

دربار پدر گذرانید که در طی این مدت، سودابه، نامادری شاهزاده عاشق وی شد و به بهانه محبت نسبت به پسر - به عنوان یک مادر - و تمایل به پذیرایی از او و دادن انواع هدیه، از شاه تقاضا کرد سیاوش را به شبستان بفرستد. به میل شاه، سیاوش سه دیدار از شبستان داشت. ملکه پیشنهادهای نامعقول به سیاوش کرد. او با ناراحتی و خشم جایگاه سودابه را ترک کرد. سودابه از ترس نتایج این واقعه و اینکه اگر شاهزاده از وی به شاه شکایت برد، لباسش را پاره کرد و بنای داد و بیداد گذاشت. کاووس به شبستان رفت و سودابه شکایت کرد که سیاوش کوشیده نسبت به او مرتکب خیانت شود. شاه به خود گفت که اگر این مطلب صحت داشته باشد، سر سیاوش را از تن جدا خواهم کرد؛ سپس سیاوش را احضار کرد و از او خواست تمام مطالب و حقایق را بیان کند. ملکه او را به دروغگویی متهم کرد و گفت: با آنچنان خشونت روبرو شده که در انتظار سقط جنین بوده است.

شاه متوجه شد که سودابه از انواع عطرها قوی بر روی بدن و لباس خود استفاده کرده بوده است؛ پس سیاوش را به نزد خود فراخواند؛ اما از تن و لباس وی بوی عطرهایی را که سیاوش گفته بود در صورت ادعای سودابه مبنی بر اعمال خشونت می بایست استشمام شود، نیافت؛ بدین گونه شاهزاده را بی گناه یافت. سپس سودابه وسیله دیگری برای برانگیختن احساسات شاه علیه شاهزاده تدارک دید. او با دادن دارو یکی از کنیزانش را وادار به سقط جنین کرد. آن کنیز دو طفل مرده به دنیا آورد؛ سپس سودابه چنین وانمود کرد که خود او بچه های مرده را به دنیا آورده و غم و اندوه بسیاری از خود نشان داد. شاه به شبستان سودابه رفت و او گفته شکایت آمیز قبلی خود را مبنی بر انتظار سقط جنین داشتن بر اثر خشونت سیاوش به شاه یادآوری کرد.

او دانشمندان و دانایان ستاره شناس را به حضور طلبید و از آنها خواست به این اسرار پی ببرند. آنها هفت شب متوالی با استفاده از علم نجوم به حقیقت پی بردند. زنی که مادر واقعی کودکان بود، دستگیر شد، اما حقیقت را انکار کرد. شاه سودابه را به نزد دانشمندان و دانایان فراخواند. او آنها را متهم به طرفداری از شاهزاده کرد که تصور می شد بسیار قدرتمند باشد؛ سپس به شدت گریه و زاری کرد. این موضوع شاه را قلباً متأثر نمود و دوباره در مورد تمام این مطالب مشکوک شد؛ سپس شاه مجمع موبدان را فراخوانده، تمام مطالب را با نصیحت بازگو کرد. آنها به شاه توصیه کردند که این قضیه را با آزمون آتش

بیازماید. از سودابه خواسته شد که [برای اثبات بی گناهی خود] از میان آتش عبور کند، ولی او جواب داد قبلاً با نشان دادن آن دو طفل سقط شده بر اثر خشونت سیاوش، بی گناهی خویش را نشان داده است. سیاوش بی آنکه آسیبی ببیند، از میان آتش عبور کرد و [بدینگونه] بی گناهی خود را ثابت نمود. شاه، ملکه را محکوم به مرگ کرد و دستور داد به دار آویخته شود؛ اما سیاوش پادرمیانی کرد و شاه را به بخشودن او ترغیب نمود. این داستان سیاوش است که شباهت به بسیاری سندبادنامه دارد. در اینجا یکایک نکات همانند و چشمگیر دو داستان را برمی شمارم:

۱. پسر شاه هند، گاردیس مطابق طالعش مقدر بود زندگانی را با شوربختی سپری کند؛ همین طور سیاوش پسر شاه ایران، کاووس، مقدر بود زندگی را با بدبختی بگذراند.

۲. شاهزاده هند به دست سندباد سپرده شده بود تا تربیت شود و تحصیل کند؛ شاهزاده ایران، سیاوش نیز برای فرهیختگی به دست رستم سپرده شده بود.

۳. ملکه هند که عاشق شاهزاده جوان شده بود، به این بهانه که می تواند راز سکوتش را دریابد، از شاه خواست او را به سرایش بفرستد؛ [اما] بر طبق داستان سیاوش، سودابه ملکه ایران به بهانه اینکه او را سرگرم کرده و به وی هدایایی بدهد و او را بر آن دارد تا برای زندگی خود شریکی انتخاب کند، از کاووس درخواست نمود سیاوش را به شبستان بفرستد.

۴. پادشاه هند به ملکه اجازه می دهد شاهزاده را به سرای زنان ببرد. در آنجا ملکه راز عشقش را برای شاهزاده فاش می کند و می گوید اگر به عشقش پاسخ دهد با مسموم کردن پادشاه، او را به تخت سلطنت خواهد نشاند. بر طبق گفته شاهنامه، شاه ایران نیز به سودابه اجازه می دهد سیاوش را به شبستان ببرد. در آنجا او به شاهزاده اظهار عشق می کند و قول می دهد که اگر به عشق او پاسخ دهد، تاج و تخت را به وی خواهد داد و تهدید می کند که اگر به عشق او پاسخ ندهد، او را از تخت و تاج محروم نموده، خود وی را خراب و ضایع خواهد کرد.

۵. هنگامی که شاهزاده هند با خشم و غضب پیشنهاد ملکه را رد می کند، ملکه داد و فریاد کرده، شاهزاده را نزد شاه به پیشنهادهای ناروا متهم می کند؛ در مورد شاهزاده ایران نیز قضیه به همین صورت است.

۶. هفت وزیر شاه هند از طرف شاهزاده هفت شبانه روز متوالی، نزد شاه شفاعت کرده، شاه را ترغیب می کنند که حکم اعدام را به تعویق بیندازد. بر طبق گفته شاهنامه، هفت وزیر



وجود ندارد، اما تعدادی از دانشمندان و دانایان هستند که ستاره شناس اند. آنها مدت هفت شب متوالی ستارگان را رصد می کردند تا حقیقت را در مورد شکایت سودابه و سقط جنین بر اثر خشونت سیاوش دریابند. عدد هفت نقش برجسته ای در داستان سیاوش، در شاهنامه بازی می کند: سیاوش هنگام بازگشت از نزد رستم پس از تکمیل آموزش و تربیتش، مدت هفت روز از طرف شاه پذیرایی می شود. هفت سال طول کشید تا کاووس قدرت و لیاقت سیاوش را قبل از برگزیدن او به عنوان رئیس ایالت فرارود بیازماید؛ نیز هفت سال طول می کشد تا سودابه عشق خود را به سیاوش آشکار کند.

۷. آخرین بار که ملکه هند به حضور شاه می آید تا از خود دفاع کند، وزیران را متهم می کند که آنها متحد و طرفدار شاهزاده بوده، دروغ می گویند. همین طور ملکه ایران دانایانی را متهم می کند که مدت هفت شب متوالی جلسه تشکیل داده، برای مطالبی نادرست نگران بوده اند.

۸. مطابق شرح سندبادنامه ملکه هند سرانجام مقصر شناخته شد، اما با میانجیگری شاهزاده عفو شد؛ همچنین ملکه ایران که به حکم شاه، محکوم به مرگ شده بود، با شفاعت و تقاضای شاهزاده ایران مورد عفو قرار گرفت.

اکنون اختلاف زیادی بین داستان سندبادنامه و داستان شاهنامه وجود دارد؛ بدین معنی که ما، در شاهنامه هیچ اشاره ای درباره آنچه از هفت وزیر در شب های متوالی به شاه می گویند، مشاهده نمی کنیم؛ اما به جای آن، فقط متوجه می شویم دانایان هفت شب با هم ملاقات داشته اند.

مطابق متن سندبادنامه، داستان های گوناگونی از قول وزیران و ملکه نقل می شود که از احساسات شاه هند می کاهد و یا وی را تهییج می کند. طبق داستان شاهنامه، این تردستی های ملکه و تأثیرات آنهاست که متناوباً شاه ایران را به هیجان می آورد و یا از شدت سوءظن او می کاهد.

ابتدا پارگی لباسش و داد و فریاد و تحریک کردن سوءظن پادشاه است که وقتی اثری روی بدن سیاوش نمی بیند و از عطری که ملکه بدنش را با آن معطر می کرده، اثری مشاهده نمی کند، همه خیلی زود زایل می شود؛ سپس سودابه به حقه و تظاهر، به سقط جنین متوسل می شود که مجدداً شاه را کمی مظنون می کند. دانایان پس از هفت شب مشورت، از نو نقشه شیطنت آمیز زن را آشکار می کنند. سودابه بار دیگر به شدت گریه کرده، دانایان را متهم به ترس و طرفداری از شاهزاده

می کند. دوباره شاه با او کمی مهران می شود و هیئت موبدان را فرا می خواند تا به حقیقت کلی پی ببرند. آنها آزمون آتش را توصیه می کنند. این اقدامات و پاسخ آنها از یک طرف به وسیله ملکه و دانایان و موبدان انجام می شود و از طرف دیگر همان طور که در شاهنامه بیان شده است، با داستان های هفت وزیر در سندبادنامه جایگزین می شود.

من اکنون تصور می کنم نقل این داستان ها به وسیله هفت وزیر و ملکه، به واسطه عنصری خارجی است؛ یعنی توسط اعرابی به داستان پهلوی افزوده شده است که به طولانی کردن داستان مفصلی در قالب داستان های کوتاه بسیار علاقه مند بودند؛ آن هم داستانی که شبانه گفته شود؛ همان طور که در مورد داستان مشهور شب های عربی (هزار و یک شب) نیز این مطلب بارز است.

این واقعیت که بین داستان هفت وزیر و ملکه در نسخه های مختلف سریانی، یونانی و فارسی سندبادنامه تفاوت عمده ای وجود دارد، ذهنیت پیش گفته را در من به وجود آورده است. گفتنی است کلاوستون نیز به این موضوع اشاره کرده است. ویژگی های اصلی داستان در تمامی نسخه ها یکسان است و با نسخه اصلی فارسی آن برابری می کند، ولی تصور می کنم داستان هفت وزیر و ملکه در نسخه های مختلف سندبادنامه نیز بسیار متفاوت است؛ در واقع عنصری خارجی توسط اعراب به عنوان سببی از آنان، به داستان اصلی اضافه شده است.

همچنین به نظر می رسد اگر منبع داستان «شاه، شاه بانو و شاهزاده» همان طور که در سندبادنامه آمده است، پهلوی باشد، داستان کاووس، سودابه و سیاوش شاهنامه، آن گونه که شاعر خود می گوید، باید از منابع پهلوی گرفته شده باشد.

به نظر می رسد داستان سیاوش قدیمی تر از دوران ساسانیان باشند که کتاب های پهلوی آن را نوشته و فردوسی نیز مطالب خود را از آنها گرفته باشد. ما سایه روشنی در زیبایی و بی گناهی سیاوش در نوشته های کهن اوستا می یابیم.

